

# زنگی و جونگی

نویسنده: نجیبہ کسرئی



© 2002 Najiba Kasraee

به کمک مالی:

5

رسام: ایتھنا استماتس

story **circus**





زرگی پسرک شوخ و جونگی (چوچهء شتر) دوستان خوب هستند.  
آنها همیشه با همدیگر ساعتی می‌کنند.

زنگی سواری بر جونگی را دوست دارد.  
هی هی هی!





يك روز زرگي گفـت: «جونگي بيا به گردش برويم.»

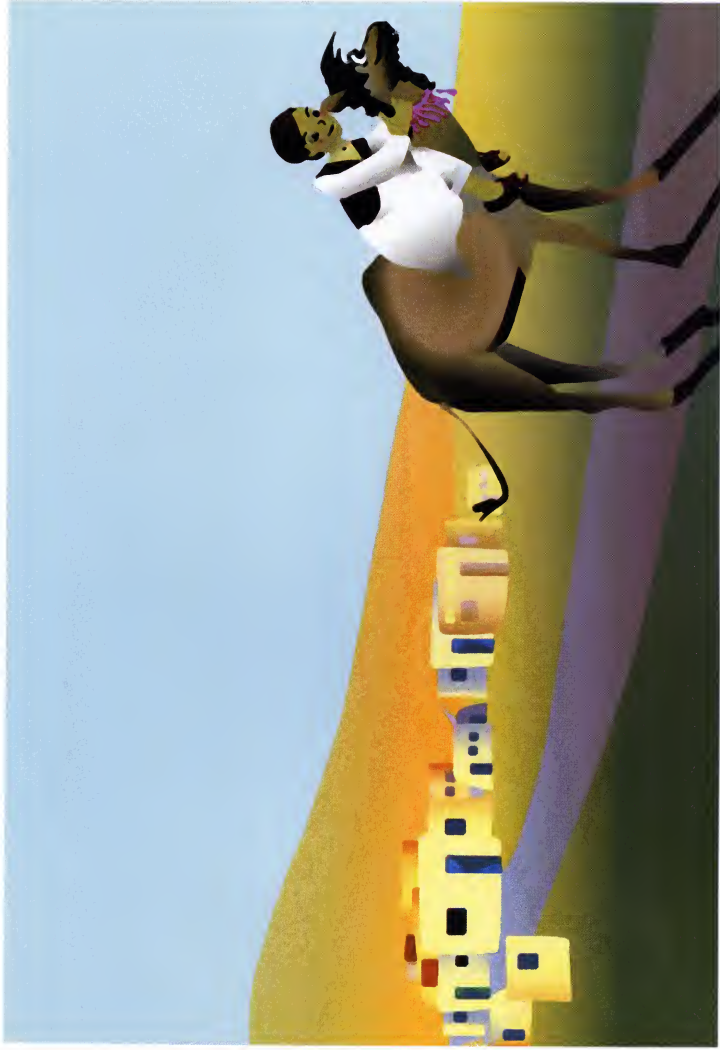
جونگی گفت: «اما اول باید از مادرهای خود پرسیم.»





مادرهای آنها گفتند: « بسیار دور نروید و با هم باشید.»









آنها رفتند و رفتند و نصیحت مادرهای خود را فراموش کردند.

ناگهان زرگی گفت: «ما کجا هستیم؟»  
جونگی گفت: «بیا برگردیم.»



زرگی گفت: « اما خانه کجا است؟ »  
جونگی گفت: « مادر کجا است؟ »





« شوخك ها ما اينجا هستيم! »



زرگی و جونگی فریاد کردند:  
« ما دیگر هرگز از خانه بسیار دور نخواهیم رفت.»



## پایان



حق چاپ و تکثیر متن و تصاویر این داستان برای ناشر اصلی  
محفوظ است. این داستان تنها برای استفاده شخصی میتواند به  
چاپ برسد.





این کتاب توسط دفتر حمایه اطفال (SC/US)  
و به کمک مالی یک منبع شخصی چاپ گردیده است.